



فیرحی از تشیع و مساله ایران می گوید

سی و نهمین نشست ایران شهر با سخنرانی داود فیرحی برگزار خواهد شد. در این نشست موضوع تشیع و مساله ایران مورد بحث و گفت و گو قرار خواهد گرفت. این نشست از ساعت ۱۷ روز سه شنبه ۹ بهمن ماه در خانه گفتمان شهر و معماری (خانه‌ای از معماری وارطان) واقع در خیابان طالقانی غربی، میدان فلسطین، پلاک ۵۱۴ برگزار می شود.



نقد و بررسی «تاریخ دانشگاه در ایران»

پژوهشکده مطالعات اجتماعی با همکاری گروه جامعه‌شناسی تاریخی انجمن جامعه‌شناسی، نشست نقد و بررسی کتاب «تاریخ دانشگاه در ایران» نوشته مقصود فراستخواه را برگزار می‌کند. ناصر تکمیل همایون، مقصود فراستخواه و شروین وکیلی در این نشست سخنرانی خواهند کرد و دبیری نشست نیز برعهده آتنا نیارمی خواهد بود. این نشست دوشنبه هفتم بهمن ساعت ۱۰ تا ۱۲ در سالن حکمت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی برگزار می‌شود.



علم اهمیت خود را از دست داده است

سعید زیاکا «تحت تاثیر انقلاب علمی قرن هفدهم، فیلسوفان و اندیشمندان نهضت روشنفکری بر این پندار رفته بودند که علم مجسمه معرفت صادق و عقلانی است. امروزه اما نه تنها هیچ فیلسوف علم‌شناسی بر این باور نیست که حتی برخی از فیلسوفان بزرگ و پرنفوذ غرب چندان اهمیتی برای علم قائل نیستند و آن را نهادی یا جریانی هم‌تراز سایر نهادهای اجتماعی، فرهنگی و هنری می‌دانند.



رونمایی از اثر جدید موحد

شب رونمایی از کتاب «حق و سوء استفاده از آن» نوشته محمدعلی موحد، دوشنبه هفتم بهمن از ساعت ۱۷:۳۰ تا ۱۹:۳۰ در سالن فردوسی خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار می‌شود. مولف اثر، مقصود فراستخواه، گودرز افتخارچهری، هادی وحید، سعید رضادوست و علی دهباشی سخنرانان این مراسم هستند. اثر تازه محمدعلی موحد در ۲۰۰ صفحه به قیمت ۵۸ هزار تومان از سوی نشر کارنامه روانه بازار کتاب شده است.



چرای تاسیس دانشگاه تهران و شأن آن در یدو تاسیس

ساختمانی که باید می‌داشتیم



پیش از تاسیس دانشگاه تهران هم در ایران بوده و دانشگاه تهران از اجتماع مدارس عالی علوم و فنون و صناعات (مدرسه علوم سیاسی، مدرسه عالی حقوق، مدرسه طب، مدرسه عالی فلاحت و صنایع روستایی و...) شکل گرفت. پس با تاسیس دانشگاه تهران و جمع آوردن این مدارس، تسریعی در امر تعلیم و تعلم به‌وقوع نپیوسته است. با این وضع، دانشگاه تهران هنوز زیرساخت‌های آموزشی کافی و برنامه کاری واضح نداشت و به عقیده فروغی: «امروز تنها یک مرکز علمی در دنیا وجود ندارد و می‌توانیم به دیگر کشورهای اروپایی دانشجویان اعزام کنیم... ما هنوز به مرحلهی نرسیدیم که قانع شده باشیم و بنابراین هنوز باید برویم، ببینیم و از دیگران بیاموزیم.»

براساس قانون، دانشگاه در بادی امر باید ۶ دانشکده می‌داشت:

- ۱- دانشگاه علوم معقول و منقول ۲- دانشکده علوم طبیعی و ریاضی ۳- دانشکده ادبیات و فلسفه و علوم تربیتی ۴- دانشکده طب و شعب و فروع آن ۵- دانشکده حقوق و علوم سیاسی ۶- دانشکده فنی و علوم مهندسی

این ترکیب نیز نه براساس نیازهای کشور بلکه از وجود مدارس عالی قدیمی‌تری پیدا شده بود که بنا بود در دانشگاه تهران ادغام شوند. وجود رشته الهیات نیز با مخالفت شدید حوزه‌های علمیه روبه‌رو شد، ولی با فشار شدیدی که شاه به علما وارد آورد، این رشته به دانشگاه آمد. شاه اعلام کرده بود سیاست حکومت ادغام علوم غربی در ارزش‌های اسلامی است نه آسیب‌زدن به

پس در یک کلام قرار بوده «عمارتی» ساخته شود تا تهران از بلاد بزرگ عالم در داشتن «چنین عمارتی» عقب نباشد. همین دلیل بر تاسیس دانشگاه را در سخن ذکاءالملک فروغی هم می‌توان دید. محمدعلی فروغی، رئیس‌الوزرا در مراسم افتتاح رسمی دانشگاه تهران (۲۴ اسفند ۱۳۱۳) درحالی که هنوز ساختمان آن در مرحله ساخت بود، چنین نطق کرده است: «خاطر محترم آقایان مسبوق است که چندی پیش قانونی از مجلس شورای ملی گذرانیدیم برای تاسیس «دانشگاه» و این لفظی است که به معنای اونیورسیت [université] اختیار کرده‌ایم. این قانون باید مجرا و دانشگاه تاسیس شود. یکی از لوازم حسن جریان امور دانشگاه بنا و عمارت مناسب است. هر چند بر حسب ظاهر تعلیم و تعلم علم در عمارات کهنه و متعارفی هم ممکن است، ولی اگر درست تأمل کنیم، تصدیق خواهید فرمود مقتضیات امروزی ایجاب می‌کند که بنای آن مناسب باشد و این فقره کمال اهمیت را دارد. شروع به بنا هم کرده‌ایم و عن‌قریب بنای عالی و شایسته خواهیم داشت که همه شُعب دانشگاه در آن جمع خواهد بود. اما البته چنین بنای عظیمی در مدت قلیل به اتمام نمی‌رسد. از طرف دیگر تسریع در امر معارف واجب است و جایز نیست که به انتظار انجام عمارت بیکار بنشینیم. بنابراین با همین وسایل فعلی دانشگاه را دایر می‌کنیم تا ان‌شاءالله پس از اتمام عمارت، کار دانشگاه بر وفق دلخواه کامل شود.» البته به‌رغم قول فروغی، تعلیم و تعلم علوم و صناعات در دوران

و عمارات و قصور زیبای جدید به میان آمد. مرحوم فروغی (ذکاءالملک)، رئیس‌الوزرا در این باب به شاه‌شاه تبریک گفت. دیگر وزیران نیز هر یک به تحسین و تمجید زبان گشوده بودند. نوبت به بنده نگارنده رسید که به سمت کفیل وزارت معارف در آن میسان حاضر بودم. گویا خداوند تعال به قلب من الهام کرد که عرض کردم: «در آبادی و عظمت پایتخت البته شسکی نیست ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص «اونیورسیت [université]» ندارد و حیف است این شهر نوین، از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندک تأملی یک کلمه گفتند: «بسیار خب! آن را بسازید.» در جلسه بعد هیات وزرا، [رضاشاه] در آغاز به وزیر مالیه، مرحوم علی‌اکبر داور، رو کرده و فرمودند: «در بوده‌جه سال آینده، مبلغ ۲۵۰ هزار تومان به وزارت معارف اعتبار بدهید که به مصرف ساختمان مدرسه برسانند. چند روز بعد که بوده‌جه سال نو تدوین و تنظیم شد و به تصویب رسید، وزیر مالیه اضافه بر اعتبار مقرر سال قبل، مبلغ مزبور را جهت ساختمان مدارس در فصل مخصوص گنج‌انیده و قبل از نوروز ۱۳۱۳ به تصویب رسید و به وزارت معارف هم ابلاغ شد و من مأمور و مکلف شدم که ساختمان دانشگاه را آغاز کنم.» البته مجلس با برخی بندهای لایحه مخالفت کرد، اما رضاشاه بدون توجه به نظرات نمایندگان مجلس، دستور ساخت را داد. مجلس هم در خرداد ۱۳۱۳ لایحه تاسیس دانشگاه را تصویب کرد.

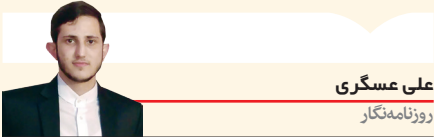
پس از اولین اعزام دانشجویان به خارج برای تحصیل توسط عباس میرزا تا افتتاح دانشگاه تهران در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳؛ بیش از پنج‌هزار نفر به خارج رفته و تحصیل کرده بودند. با این همه بسیاری از نیازهای کشور در تربیت متخصص و به‌کارگیری افراد تحصیلکرده، برآورده نشده بود و عملاً تحصیل در خارج، پلکانی بود که به‌واسطه آن، افراد منزلت اجتماعی خود را بالا برده و قدرت اجتماعی‌شان را افزایش می‌دادند. همچنین بسیاری از دانشجویان مجذوب غرب شده و بازگشتند یا اگر بازگشتند، تبدیل به مخالفان استبداد و دیکتاتوری رضاشاه شدند. اندک افرادی هم به محافل مارکسیستی پیوستند و گرایش‌ات چپ و کمونیستی پیدا کردند که این امر خشم رضاشاه را سبب شد تا آنجا که خطاب به کابینه گفت: «به این گروه مردان جوان نگاه کنید که با قلبی پر از امید به خارج فرستادیم و سال‌ها ازشان پشتیبانی کردیم تا به میهن‌شان بازگردند و خدمت کنند. حالا که برگشته‌اند برپیمان پلشویسم در چمدان سوغات آوردند.» (حکمت، علی اصغر، خاطره، ۲۲۷)

با این حال تربیت نیروهای متخصص و متعهد به شاه و کشور و داشتن دانشگاهی که همچون دانشگاه‌های کشورهای درحال توسعه، حلال مشکلات کشور باشد، هدف و انگیزه تاسیس دانشگاه تهران نبود. علاوه‌بر این، این دانشگاه، به‌جای برآمدن از دل یک فرآیند طبیعی، از بالا و دستوری متولد شد. مردم کشورهای درحال توسعه یا توسعه‌نیافته دوست دارند باور کنند که ایدئولوژی و ساختار دانشگاه‌های غربی به‌طور کامل تجلی «تمام دستاوردهای غرب» است و بنابراین تقلید از آن، پیشرفت‌های مشابهی را در کشور خودشان به وجود خواهد آورد، درحالی که ظهور دانشگاه‌های غربی علت پیشرفت نیست بلکه «قالب‌بندی پیشرفت» است. اما در ایران باور مستحکمی در کار بود که تاسیس دانشگاه فی‌ال‌نفسه می‌تواند ایران را به‌سوی دستاوردهای تمدن و تکنیک، به‌پیش براند.

طرح دانشگاه پایتخت ابتدا توسط تیمورتاش در ۱۳۱۰ با رضاشاه درمیان گذاشته شد و مورد موافقت قرار گرفت. تیمورتاش نیز از عیسی صدیق [اعلم] که در آن زمان در آمریکا تحصیل می‌کرد، خواست تمام نیازها و پیش‌زمینه‌های لازم برای تاسیس چنین مکانی را از رزایی و پروژه‌ها تکمیل و ارسال کند؛ اما با تغییر وزیر فرهنگ در سال ۱۳۱۲، عملاً این طرح تیمورتاش به حاشیه رفت. با ورود حکمت به وزارت، لایحه‌ای به مجلس تقدیم شد مبنی بر ساخت ساختمانی مخصوص یونیورسیتی در تهران. حکمت خود ماجرا را این‌طور شرح داده است:

«در یکی از شب‌های فرخنده اواخر بهمن ۱۳۱۲، جلسه هیات وزرا در حضور شاه و در عمارتی که اکنون مفر کاخ ملکه پهلوی است، تشکیل شده بود. سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه

یادداشت



ایمانوئل والرشائین، جامعه‌شناس معروف آمریکایی که در سال ۱۳۹۲ به ایران هم سفر کرده، از چهره‌های شاخص «نظریه نظام جهانی» است که صورت تکامل یافته‌ای از «ایده‌های مکتب واپستگی» به‌حساب می‌آید. مکتب واپستگی؛ مکتبی بود که مقابل مدرنیزاسیون حاکم بر غرب موضع گرفت و برنامه‌های توسعه‌را «گونه جدیدی از استعمار فرانو» خواند. یادداشت پیش رو خلاصه‌ای از شرح والرشائین بر «معماری ساختمان علم» و نحوه شکل‌گیری علوم اجتماعی و جایگاه آن در ایدئولوژی حاکم بر غرب است. همچنین ناظر به نسبت توسعه با «این علوم اجتماعی» نیز هست.

مفهوم توسعه یکی از مولفه‌های محوری ایدئولوژی تمدن غرب و ایدئولوژی علوم اجتماعی است. خود علوم اجتماعی بسر خلاف دیگر گرایش‌های علوم انسانی و علوم طبیعی که سابقه‌ای دیرینه دارند، علمی است که در قرن ۱۹ متولد شده است. این مطلب گویای نکات فراوانی است. علوم طبیعی بر این پایه استوار است که پدیده‌های جهان قابل پیش‌بینی هستند و بنابراین می‌شود در آن مداخله و دستکاری کرد.

معماری علم و تشکیل علوم اجتماعی



درباره پذیرش ادغام یا عدم ادغام در فرهنگ مرکزی از سوی آنها سخن گفت. در این برهه مردم‌شناسی با بی‌توجهی به فرهنگ مرکزی، روی این اقلیت‌ها متمرکز شد. جامعه به منزله موجودیت‌های رسمی است که مسیرهایی موازی را در چپتی یکسان طی می‌کنند؛ بنابراین، این جوامع هستند که توسعه پیدای می‌کنند و توسعه خصیصه‌ای قابل اندازه‌گیری در جامعه است. تبدیل جامعه به واحد بنیادین علوم اجتماعی دو خاصیت «کلی‌سازی» و «بخشی‌سازی» را داشت. مراد از کلی‌سازی، پذیرش فرض وجود قوانین عام و کلی حاکم بر جوامع است که انسان با شناخت آنها توانایی دخل و تصرف در جامعه را پیدا

می‌کند. در مقابل عده‌ای قائل به جزئی‌سازی شده و گفتند تعمیم قوانین به‌هیچ‌وجه ممکن نیست و تنها می‌توان همدلی داشت؛ چرا که هر پدیده‌ای به‌نوبه خود منحصر به‌فرد است. مراد از بخشی‌سازی هم تقسیم علوم اجتماعی به رشته‌های اصلی، همچون جامعه‌شناسی؛ علوم سیاسی و اقتصاد [است] که هر یک به‌نوبه خود با‌زتاب‌دهنده ایدئولوژی حاکم بر غرب بودند و همچنین تحلیل زندگی مردمان غیرمتمدن هم به‌مردم‌شناسی واگذار شد. البته اگر جامعه‌ای نامتعارف بود -یعنی از جهاتی متمدن به نظر می‌رسید- به عبارت دیگر اگر ادبیات یا مذهب مهمی داشت، آن را به شرق‌شناسی واگذار می‌کردند. بنابراین عمارت دانش انسانی این‌گونه شکل گرفت که اتاق‌های آن، جامعه‌ها و طرح‌های کلی‌سازی و بخشی‌سازی و ایدئولوژی حاکم بر آن هژمونی بریتانیا بر نظام جهانی بود. این امر که ایدئولوژی حاکم بر علوم اجتماعی را بریتانیا باید طراحی کند، بدیهی بود؛ چرا که در سال‌های ۱۸۵۰، بریتانیا کل اقتصاد بین‌الملل را تحت سلطه خود آورده بود. میراث اندیشه در این برهه برتری بریتانیا بر فرانسه و برتری فرانسه، بریتانیا و غرب بر شرق است و دلیلی که این برتری را اخلاقی جلوه می‌داد این بود که این کشورها زودتر به سمت آزادی‌های فردی حرکت

کرده‌اند و وظیفه علوم اجتماعی هم تبیین این گزاره می‌شد که «چرا کشورهای شرق، عقب‌مانده شده و هستند» از همین رو علوم اجتماعی با شرق برخوردی آسیب‌شناسانه داشت. البته مکتب‌های مقاومت مانند «مکتب آنال» در فرانسه؛ «طرفداران اقتصاد تاریخی» در آلمان و مارکسیست‌ها با این رویه مخالفت داشتند. البته مکتب‌های مقاومت هرچند با به‌چالش کشیدن بخشی‌سازی و کلی‌سازی، معرفت‌شناسی علوم اجتماعی را به‌چالش کشیدند، اما در به‌چالش کشیدن تاریخ‌نگاری آن شکست خوردند چرا که با پذیرش دو واقعه انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه به‌عنوان نقطه اوج «تاریخ معاصر اقتصاد جهانی سرمایه‌داری» را نشان‌ده‌ای از ترقی بشر دانسته‌اند. در قرن بیستم شاهد ظهور سیاسی جهان سوم و همچنین جایگزینی هژمونی آمریکا به‌جای بریتانیا هستیم. آمریکا در این برهه دو مخالف اساسی داشت. نخست جبهه شرق و شوروی و بعد کشورهای تازه‌تاسیس که اجلاس بان‌دونگ را طراحی کرده و بعدها به عدم‌تعهد شهرت یافتند. در این برهه شاهد اتصال میان جهان سوم و ایدئولوژی آمریکایی با یکدیگر در ذیل مفهوم توسعه هستیم که در علوم اجتماعی آمریکایی ساخته و پرداخته می‌شد. دولت‌های ملی موجودیت‌هایی بودند که توسعه می‌یافتند و توسعه به‌معنی هرچه بیشتر مکانیزه شدن، کالایی شدن و قراردادی شدن فعالیت‌های اجتماعی بود که این همه، درحال درنوردیدن جهان بود.